بهرام رحمانی
۱۸ نومبر ۲۰۲۱

سی و نهمین و چهلمین جلسات دادگاه حمید نوری در البانی!

سی و نهمین و چهلمین جلسات دادگاه حمید نوری، متهم به مشارکت در اعدام‌های تابستان ۶۷، روز سه‌شنبه ۲۵ آبان ۱۴۰۰ برابر با ۱۶ نوامبر ۲۰۲۱ و همچنین روز چهارشنبه آبان ۱۴۰۰ برابر با ۱۷ نوامبر ۲۰۲۱ در شهر دورس در البانی، با شهادت محمود رویائی و حسین فارسی برگزار شد.

در پنجمین دادگاه حمید نوری در کشور البانی، روز سه‌شنبه ۲۵ آبان، محمود رویائی، عضو سازمان مجاهدین خلق، به عنوان شاکی حضور داشت. وی از مواجهه‌اش با مصطفی پورمحمدی و مرتضی اشراقی در هیات مرگ سخن گفت.

مصطفی پورمحمدی در دولت محمود احمدی‌نژاد به وزارت کشور و سپس ریاست سازمان بازرسی کل کشور رسیده بود و در دولت اول حسن روحانی، وزیر دادگستری شد و اکنون مشاور رئیس قوه قضائیه و دبیرکل جامعه روحانیت مبارز است.

محمود رویائی گفت که در اتاق هیات مرگ، مصطفی پورمحمدی، متنی به دست او داده و خواسته است که عینا بنویسد: «متنی بدخط که نوشته بود انفجار دفتر نخست‌وزیری و حزب جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنم.»

به گفته وکیل مشاورش، محمود در سال ۱۳۶۰ به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین به ۱۰ سال زندان محکوم شده و سال ۱۳۷۰ از زندان آزاد شده ا ست.

وکیل مشاور محمود رویائی در این جلسه از دادگاه که در حال برگزاری است گفت که او اطلاعات دقیقی درباره حمید نوری دارد.

حمید نوری در جلسات دادگاه البانی حضور ندارد و وکیل او در این جلسات حاضر است. او به همراه دیگر وکلایش در دادگاه ستکهلم حضور دارد و جلسات دادگاه البانی را به صورت ویدئوئی می‌بینند.

محمود رویائی، عضو سازمان مجاهدین خلق و نویسنده کتاب آفتاب‌کاران که درباره خاطرات او از زندان است در دادگاه حمید نوری گفت که در هیجده سالگی به ده سال زندان محکوم شده بود و ۱۷ فرودین ۱۳۶۵ از زندان قزل‌حصار به زندان گوهردشت منتقل شد.

محمود رویائی در دادگاه گفت که ۵ مرداد ۶۷ از زیر در شنیده که داود لشکری پای تلفن به کسی گفت تخم‌مرغ‌های خراب را جدا کرده‌ایم. او اضافه کرد که «من آن زمان نفهمیدم منظورش از این حرف چیست اما در روزهای بعد متوجه شدم.»

وی گفت که ۱۲ مرداد وقتی در راهروی مرگ نشسته بود حمید عباسی(نوری) را دیده که لیست اسامی زندانیان را خواند و آن زندانیان را به پاسدار دیگری سپرد.

محمود رویائی به گفته خود ۱۲ مرداد ۶۷ به اتاق هیات مرگ برده شد: «چند نفر آخوند و غیرآخوند پشت میز نشسته بودند. تقریبا روبه‌روی حسینعلی نیری بودم. دیگر اعضای این هیات را نمی‌شناختم. فکر می‌کردم که (ابراهیم) رئیسی یک پاسدار است چون لباس شخصی به تن داشت و آن زمان که من در اتاق بودم داشت قدم می‌زد.»

به گفته وی، حسینعلی نیری در اتاق هیات مرگ، سؤال و جواب می‌کرد اما بقیه اعضا هم در این روند دخالت داشته‌اند: «گفتند که ما آمده‌ایم برای عفو و می‌خواهیم بدانیم آیا حاضری مصاحبه کنی و انزجارنامه بنویسی؟ گفتم اگر مرا آزاد کنید کاری به کار کسی نخواهم داشت. رئیسی که داشت راه می‌رفت با تغیر اشاره کرد که برود بیرون. من چون فکر می‌کردم او پاسدار است اصلا توجهی نکردم. مصطفی پورمحمدی هم گفت که برود بیرون و گفت حالا برای ما شرط می‌گذاری؟ پا شدم که بروم مرتضی اشراقی گفت همین‌ها را که گفتی بنویس. گفتم من که چیزی نگفتم. گفت همین که گفتی اگر آزادت کنیم کاری به کار کسی نخواهی داشت، بنویس.»

محمود رویائی همین جمله را به گفته خود نوشته و ناصریان(محمد مقیسه) او را مجددا اتاق هیات مرگ برده است: «شروع کردند به دست انداختن نوشته من. اینکه تو چقدر درس خوانده‌ای و چه‌قدر سواد داری؟ نظرت درباره سازمان کو؟ نوشته‌ای که اگر آزاد بشوی کاری به کار کسی نخواهی داشت. مگر ما گفته‌ایم که تو کاری با کار کسی داری؟»

به گفته محمود رویائی، در اتاق هیات مرگ، مصطفی پورمحمدی، متنی دست او داده و خواسته که عینا بنویسد؛ «متنی بدخط که نوشته بود انفجار دفتر نخست‌وزیری و حزب جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنم. در آخر هم آمده بود که از خمینی تقاضای عفو می‌کنم. گفتم من از انفجار دفتر نخست‌وزیری خبر نداشتم و زندانی بودم. ۷ سال هم از حکمم گذشته و ۳ سال مانده. مصطفی پورمحمدی عصبانی شد و گفت برو بیرون. بلند شدم و اشراقی دنبال من راه افتاد. کاغذ خودم را داد و گفت این را کامل کن.»

او در ادامه دادگاه گفت که نوشته‌اش را چون اعضای هیات مرگ رفته بودند دست یک پاسدار داده و در مدتی که در راهرو نشسته بود حمید عباسی(نوری) را مجددا دیده که چند بار لیست اسامی را خواند و زندانی‌ها را برد.

در ادامه جلسه دادگاه، دادستان از محمود رویائی درباره حمید نوری سؤال کرد و او گفت که فروردین ۶۵ وارد گوهردشت شده و چند ماه بعد حمید عباسی(نوری) و ناصریان(محمد مقیسه) برای اولین بار وقتی وارد بند آن‌ها شده بدون چشم‌بند دیده است.

محمود رویائی گفت: «از آن زمان چهره حمید عباسی(نوری) در ذهن من نقش بست. دادیار و دفتردار ناصریان(محمد مقیسه) بود و همیشه پشت ناصریان(محمد مقیسه) سنگر می‌گرفت و سایه او بود. اما چهره اصلی‌اش را قبل از هیات مرگ، دوازدهم تیر ۱۳۶۶ در اتاق گاز دیدم.»

وی درباره مشخصات ظاهری حمید نوری هم گفت که «صورت کشیده و قد بلندی نسبت به بقیه پاسدارها داشت. توی راه رفتن محکم نبود و کمی آرام و شل راه می‌رفت. لباس پاسداری نداشت و با یک نگاه حتی از فاصله بیست متری می‌توان تشخیص داد.»

دادستان سپس درباره کتاب آفتاب‌کاران که محمود رویائی نویسنده‌اش است سؤال کرد و گفت که این کتاب در منابع تحقیقات مقدماتی دادستانی آمده است.

در ادامه دادگاه وکیل حمید نوری از محمود رویائی پرسید که آیا در تولید ماکتی که مجاهدین خلق ساخته و تحویل دادگاه داده‌اند نقش داشته است؟

وی پاسخ داد که نقش داشته است.

در ابتدای این جلسه، خلاصه‌ای از سرگذشت ۱۰ سال زندان محمود رویائی توسط دادستان گفته شد. پس از این خلاصه، دادستان پرسش‌هایش را از محمود رویائی آغاز کرد.

سؤالات اولیه دادستان از محمود رویائی:

دادستان: وقتی که دستگیر شدید چند سال داشتید؟

محمود رویائی: ۱۸سال.

دادستان: هوادار مجاهدین بودید؟

محمود رویائی: بله.

دادستان: چه زمانی به گوهردشت آمدید؟

محمود رویائی: ۱۷ فروردین سال ۶۵.

دادستان: در چه بازه زمانی در اوین بودید؟

محمود رویائی: من در زمان دستگیری و بازجوئی در اوین بودم و در آذر آن سال به قزل‌حصار رفتم و سال ۶۵ از قزل‌حصار به گوهردشت رفتم.

دادستان: چند مدت در اوین بودید؟

محمود رویائی: هشتم شهریور دستگیر شدم و بعد از سه ماه در آذرماه سال ۶۰ به قزل‌حصار منتقل شدم.

دادستان: اگر حوادثی هست بلافصل که مربوط به قضیه اعدام‌های مرداد دارد می‌توانید تعریف کنید؟

محمود رویائی:

من خیلی کوتاه چند واقعه کوتاه در مورد قتل‌عام سال ۶۷ را بازگو می‌کنم این وقایع نشان می‌دهد اعدام‌ها از قبل طراحی شده بودند. فروردین سال ۶۷ تعدادی از زندانیان کرمانشاه را به گوهردشت آوردند و ما نمی‌دانستیم علت چیست. اما بعدا فهمیدیم این ادامه طرح تفکیک زندانیان است. طرحی که در بهمن سال ۶۶ توسط داوود لشکری، ناصریان و حمید عباسی اجرا شد.

آن زمان بعد از طبقه‌بندی در گوهردشت من از زیر در بند حرف مهمی شنیدم. داوود لشکری در تلفن گفت تفکیک می‌کنیم که من متوجه نشدم اما بعدا متوجه شدم چون مارکسیست‌ها از ما جدا شدند و یک تعدادی هم به بندی به نام بند۱ منتقل شدند.

در اردیبهشت مسعود مقبلی از زندان گوهردشت پیام داد که بازجویش گفته به‌زودی شما زندانیان را تعیین‌تکلیف می‌کنیم و تصفیه در کار است.

از ششم مرداد می‌خواهم شروع کنم در ششم مرداد ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب عده‌ای را ازبند صدا کردند و این افراد را به‌محض این‌که ازبند بردند اتهام‌شان را پرسیدند و زمانی آن‌ها گفتند مجاهدین آن‌ها را به قصد کشت زدند و یکی دو ساعت بعد آن‌ها را مجروح وارد بند کردند و گفتند شنبه دنبال‌تان می‌آئیم آن زمان من دربند۳ بودم.

روز هفتم مرداد وقایع مشکوکی در این بند اتفاق افتاد مثلا تلویزیون بند ما را بردند و در انتهای بند محلی بود که ما تلویزیون نگاه می‌کردیم به آن می‌گفتند حسینیه.

روز هشتم مرداد صبح ۱۰ نفر را صدا کردند. دوستان من مسعود کباری، حسین سبحانی، رضا زند، اصغر مسجدی، مهران هویدا، غلامحسین اسکندری، رامین قاسمی، این تعداد را هنگامی که صبح در راهر قدم می‌زدم صدا کردند وبردند.

حوالی ظهر مشغول صحبت با یکی از بچه‌ها بودم یک خبر رسید تعدادی از پنجره تلویزیون به این سوله‌ها(روی ماکت نشان می‌دهد) نگاه کردند و ترددات مشکوک دیدند.

یادآوری می‌کنم این صحنه را من ندیدم و شنیدم و این تصور برایم تقویت شد که دارند تعدادی را اعدام می‌کنند.

چون در این محل و اطراف سوله داود لشکری با سلاح، حمید عباسی و ناصریان دیده شدند و قبل از این هم یک فرغون طناب دار دیده شد و مهمتر از این‌که شعار مرگ بر منافق از این سوله شنیده شد.

این مجموعه خاطره تلخ روزهای ۶۰ را در ذهن‌ها زنده کرد زمانی که هرشب صدها زندانی را اعدام می‌کردند و شعار مرگ بر منافق می‌دادند. البته من شخصا نظرم این بود که نمی‌توانند همه را اعدام می‌کنند و می‌گفتم باید برای این کار قیمت سنگین بدهند و نظرم این بود کسانی که اعدام کرده‌اند احتمالا زندانیان مشهد هستند و آن‌ها از مشهد به گوهردشت منتقل شده بودند.

آذرماه سال قبل که آن‌ها را آورده بودند من در این سلول بودم آن‌ها را آوردند و کسانی بودند که رسما از مواضع سازمان دفاع می‌کردند. ساعت ۸ شب یک پاسدار مراجعه کرد اسم پدر مسعود قهرمانی چه بود و این سؤال برای من مطرح بود چرا می‌گوید چه بود و نمی‌گوید چیست.

...

یک ساعت بعد حمید عباسی با یک لیست جدید وارد شد فکر می‌کنم ساعت ۱۰ بود که آخرین لیست را خواند این لیستی که خواند یک عده‌ئی این طرف راهرو بودند و یک سری آن طرف ویک سری نزدیک در بودند که همه را به خط کرد. از دوستان خودم علیرضا مهدی‌زاده و فرهاد اتراک. من رفتم پشت سر علیرضا مهدی‌زاده گذاشتم و دستم را روی شانه‌اش گذاشتم. بعد فهمیدم آن‌هائی که این طرف سالن هستند همه‌شان اعدامی هستند و می‌دانستند اعدام می‌شوند.

افرادی که این طرف بودند الزاما نمی‌دانستند اعدامی هستند تعداد زیادی پاسدار در راهرو بودند و هیات مرگ هم بود و چند پاسدار مسلح آن‌جا بودند.

دو پاسدار مسلح جلو در چهارلنگه بودند که عرض سالن را می‌پوشاند در این‌جا که در هیات مرگ است پاسدار مسلح ایستاده بود و غلظت امنیتی در این قسمت بسیار بیش‌تر بود.

من کنار دیوار ایستاده بودم و با کسی ارتباط نداشتم البته حدس می‌زدم مرا هم صدا می‌کنند اما فکر نمی‌کردم الان صدایم بزنند.

من پشت سر علیرضا مهدیزاده ایستادم و حمید عباسی وقتی اسامی را چک می‌کرد و می‌گفت: «بزن قدش» اسم من نبود و گفت تو بنشین و مجددا نشستم.

نیم ساعت بعد اعضای هیات مرگ محل را ترک کردند و حمید عباسی اسم حدود ۱۰نفر را خواند و بعد از ده دقیقه لیستی خواند که همه افرادی که این طرف راهرو بودند را به آن سمت برد و همه را به خط کرد و گفت عکس مسیر حسینیه و یه سمت سالن مرگ حرکت کنند.

دوباره اسم من و یک نفر دیگر که داخل ایران است نبود اما اسم همه بودند یعنی در این راهرو غیر از دو نفر همه رفتند.

من به حمید عباسی اعتراض کردم چرا اسم مرا نخواندی؟ برگه را نگاه کرد گفت اسمت نیست و بعد از این‌که فهمید من و آن فرد که در هیات مرگ رفتیم در هیچیک از لیست‌های او نیستیم ما را به بند انفرادی و سلول ۴ رفتم و چشم‌بند را برداشتم سیامک طوبائی را دیدم همانکه مدت‌ها دنبالش بودم.

او به من گفت همه را کشتند او دلایلی می‌آورد که من هم متوجه شدم همه دوستانم را کشتند

...

برخی سؤالات وکیل متهم حمید نوری از محمود رویائی:

وکیل متهم: دادستان پرسید عباسی پاسدار بود شما گفتید او کمک‌کار ناصریان بود؟

محمود رویائی: بله اگر وقت هست من بیش‌تر توضیح بدهم.

وکیل متهم: من فقط می‌خواهم بدانم که او پاسدار بود یا نه؟

محمود رویائی: ایشان هم پاسدار بود هم بازجو هم کمک دادیار.

وکیل متهم: آیا می گوئید بازجو در گوهردشت منظورتان است؟

محمود رویائی: در گوهردشت او معاون دادیار بود.

وکیل متهم: شما ارجاع دادید به فیلمی که سال ۷۷ ظاهرا منتشر شده می‌گوئید او پاسدار در جی وی ای آی هم می‌گوئید یک نگهبان لاغر اندامی بوده است منظورتان این است که یک پاسداری بود که بهش مسئولیت کمک دادیار داده‌اند؟

محمود رویائی: در فرهنگ ایرانیان پاسدار یک فحش است ممکن است من بگویم پاسدار ناصریان این نیست که او یک پاسدار جزء است.

وکیل متهم: وقتی شما می‌گوئید پاسدار ناصریان آیا منظورتان این‌که پشت سرش می گفتید؟

محمود رویائی: وقتی بین خودمان صحبت می‌کردیم می‌گفتیم پاسدار ناصریان این تحقیر او است و این‌که او یک زمان یک پاسدار معمولی بود.

...

***

در ششمین جلسه از هفت جلسه محاکمه حمید نوری که در کشور البانی در جریان یافت، حسین فارسی، عضو سازمان مجاهدین خلق، به‌عنوان شاکی و شاهد گفت که علاوه بر اعضای اصلی «هیات مرگ»، دادستان وقت کرج و رئیس وقت اطلاعات کرج را هم در «اتاق هیات مرگ» دیده است.

به‌گفته وکیل مشاورش، حسین از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۷۲ زندانی بوده و در سال ۱۳۶۷ چهار بار به راهرو مرگ و دو بار به اتاق «هیات مرگ» برده شده است.

وکیل مشاور حسین فارسی در جلسه دادگاه حمید نوری گفت که کتاب او با عنوان «یک کهکشان ستاره» مورد استناد دادگاه قرار گرفته است.

جلسه چهارشنبه ۱۷ نوامبر، در شهر دورس البانی به استماع شهادت حسین فارسی، زندانی سیاسی سابق و عضو «سازمان مجاهدین خلق» اختصاص یافت.

فارسی به اتهام هواداری از «سازمان مجاهدین خلق» بازداشت شده بود. وی چهار بار به راهروی مرگ و دوبار به اتاق مرگ رفته که حمید نوری، متهم این پرونده را در آن‌جا و در چندین نوبت دیگر دیده است.

وی نویسنده کتابی تحت عنوان »یک کهکشان ستاره» است که در آن به خاطرات خود در زندان پرداخته و به گفته وکیلش، این کتاب یکی از مستندات پرونده نیز شناخته می‌شود.

حسین فارسی گفت که «چند پاسدار در نیمه‌شبی او را به طبقه سوم بند زندانیان قزل‌حصار بردند.» وی در آن‌جا توسط این پاسداران مورد ضرب‌وشتم قرار گرفت.

فارسی در ادامه گفت: «فردا صبح ناصریان آمد ... مرا به اعدام تهدید می‌کرد و می‌گفت ... ما تو را اعدام می‌کنیم برادرت را چند روز پیش در اوین اعدام کردیم. داغ او را بر دل مادرت گذاشتیم داغ تو را هم به دل مادرت می‌گذاریم.»

شاهد این دادگاه در این جلسه از مشاهدات خود در آن روزها و ملاقات با بسیاری از زندانیان اعدام شده گفت. از جمله او با ابوالقاسم محمدی ارژنگی، هنرمندی ۴۷ ساله در راهروی مرگ آشنا شده بود که می‌گفت: «می‌گویند هیات عفو اما دروغ می‌گویند. هیات عفوی در کار نیست.»

به گفته حسین فارسی، وی در ۲۱ مرداد آن سال بار دیگر به راهروی مرگ برده شد که حمید نوری را در آن‌جا می‌بیند. نوری فهرستی در اختیار داشت و آن‌ها را با صدای بلند می‌خواند و می‌خندید. به گفته شاهد این پرونده، متهم بعد از این‌که اسامی را خواند گفت، «عاشورای مجاهدین است، بروید عاشورای مکرر مجاهدین است.»

به گفته فارسی، بعد از این جملات، اسامی آن لیست به «سالن مرگ» منتقل می‌شدند.

حسین فارسی در ادامه گفت از بین کسانی که آن‌ها را کتک می‌زدند تنها یک نفر لباس شخصی داشت. فردی که بعدها متوجه شد اسم او حمید عباسی(نوری) است.

او به نقل از یک زندانی دیگر نیز گفت که نوری در سال ۶۲ یا ۶۳ در زندان اوین هنگام بازجوئی به متهمان کابل می‌زده است.

فارسی در بخش آخر اظهارات خود گفت، بعد از پایان دوران حبسش تا مدت‌ها تحت فشار روحی بوده و کابوس می‌دیده است.

حسین فارسی در جلسه دادگاه حمید نوری گفت که سال ۶۴ به زندان گوهردشت منتقل شده و بارها با او برخورد داشته است. به‌گفته وی، اولین بار صبح هشتم مرداد توسط ناصریان(محمد مقیسه) به راهرو مرگ و به اتاق هیات مرگ منتقل شده است: «دو آخوند و یک لباس‌شخصی نشسته بودند. حسینعلی نیری و مرتضی اشراقی را می‌شناختم، اما آخوند سمت راست نیری را نمی‌شناختم. نیری وقتی سؤال از اتهام کرد، متاسفانه من شهامت این را نداشتم که مثل بقیه دوستانم از عقایدم دفاع بکنم. یک کاغذ به من دادند که دو خط یک چیزی بنویسم. دو خط نوشتم و دادم به ناصریان(محمد مقیسه).

حسین فارسی، همچنین گفت که در راهرو مرگ شاهد این بوده که ناصریان(محمد مقیسه) اسامی زندانیان را می‌خواند و حمید عباسی و پاسداری به نام فرج(مرتضی رویائی) این زندانیان را به حسینیه اعدام منتقل کرده‌اند.

او سپس، به‌گفته خود، به سلول انفرادی منتقل و ۱۸ مرداد بار دیگر به راهرو مرگ برده شده است: «دیدم که تعداد زیادی را آوردند و مثل ما در دو طرف راهرو نشستند.»

حسین فارسی در هنگام صحبت کردن از روی ماکتی که اعضای سازمان مجاهدین خلق ساخته‌اند، درباره راهرو مرگ توضیح داد و بخش‌های مختلف زندان را نشان داد.

به‌گفته حسین فارسی، در راهرو به قسمتی که آسانسور قرار داشت منتقل شده و آن‌جا شاهد بوده که حمید عباسی(حمید نوری) یکی از زندانیان به اسم رضا را با خود برده است.

حسین فارسی در ادامه شهادت خود گفت: «در فاصله تقریبا یک متری، یکی از خواهران زندانی نشسته بود. یکی از زنان کرمانشاهی بود که فروردین ۶۷ به گوهردشت آورده بودند و ما با ایشان با مرس ارتباط داشتیم. آن‌ها را فروردین ۶۷ به گوهردشت آورده بودند. نمی‌دانم آن خواهر چه گفت اما پاسدار بلند شد با لگد او را زد و گفت خفه شو. ناصریان(محمد مقیسه) این خواهر زندانی را برد و من دیگر نفهمیدم چه شد.»

حسین فارسی در ادامه گفت که در همین روز شاهد بوده که ناصریان(محمد مقیسه) اسامی زندانیان را خوانده است: «تعداد نام‌هائی که خواندند خیلی زیاد بود. ساعت ۱۲ شب پاسداری که آنجا بود، به ناصریان(محمد مقیسه) التماس می‌کرد که بگذارد با خانواده‌اش تماس بگیرد و او نمی‌گذاشت. من شنیدم پاسدار گفت دو هفته است از آنجا بیرون نرفته. زنش مریض است و دارد می‌میرد. می‌خواست دو ساعت برود و برگردد. ناصریان می‌گفت نمی‌شود. می‌خواست تلفن بکند اما ناصریان گفت همه خطها قطع است و فقط یک خط است که دست آقای بیات است و فکر نمی‌کنم بگذارد تو تماس بگیری.»

به‌گفتهٔ حسین فارسی، ناصریان(محمد مقیسه) روز ۱۹ مرداد درِ سلول او را باز کرده و چند کاغذ به او داده است: «گفت اگر همکاری نکنم، اعدامم می‌کنند. از من خواست بگویم چگونه فرعی ۷ با سازمان مجاهدین ارتباط داشته و مجاهدین از طریق رادیو چه پیام‌هائی به ما داده‌اند. گفتم این‌ها توهم است و چنین خبرهائی نبوده است. گفت شوخی نمی‌کنم. داریم اعدامتان می‌کنیم و برادرت را چند روز پیش در اوین اعدام کردیم و رفت.»

حسین فارسی گفت: روز ۲۱ مرداد، بار دیگر به راهرو مرگ منتقل شده و شاهد بوده که حمید عباسی اسامی بیست زندانی را خوانده است: «با خنده گفت ببینید عاشورای مجاهدین است. می‌گفت عاشورای مجدد مجاهدین است و آن زندانیان را به طرف حسینیه بردند.»

حسین ادامه داد: یک روز بعد اما، به اتاق هیات مرگ برده شده است: «روبه‌روی من پنج نفر نشسته بودند. نیری و اشراقی بودند. آخوند دیگر مصطفی پورمحمدی بود اما دو نفر اضافه شده بودند. فاتحی، رئیس اطلاعات کرج، و نادری، دادستان کرج. به من گفتند که قرار بود یک چیزی بنویسی. گفتم که من نوشتم. گفتند چنین برگه‌ای این‌جا نیست. حسینعلی نیری گفت که برو چیزی را که قرار بود بنویسی، بنویس. آمدم بیرون نوشتم و دادم به ناصریان(محمد مقیسه).»

حسین فارسی در ادامه گفت که پس از آن باز به سلول انفرادی منتقل شده و تا اوایل مهر ۱۳۶۷ در سلول انفرادی بوده است. وی همچنین در پاسخ به دادستان که پرسید با وجود چشم‌بند چگونه می‌دید، گفت که چشم‌بندش را از داخل سابیده بود: «من از پشت چشم‌بندم طوری می‌دیدم که انگار دارم از پشت یک پرده توری می‌بینم. وقتی محیط تاریک بود، مشکل‌تر دیده می‌شد، اما وقتی چراغ روشن بود، خوب و واضح می‌دیدم.»

در ادامه جلسه دادگاه روز چهارشنبه، حسین فارسی به سؤالات دادستان و وکیل حمید نوری پاسخ داد. وی گفت: اولین بار حمید عباسی(نوری) را شبی که به زندان گوهردشت منتقل شده دیده و از زندانیان دیگر شنیده است که او، رئیس دفتر ناصریان(محمد مقیسه) است.

حسین فارسی گفت که از یک زندانی دیگر شنیده که حمید عباسی(نوری) را در سال ۶۳ دیده که «کابل» می‌زده است. به گفته حسین، بعد از اعدام‌های تابستان ۶۷ هم حمید نوری را هم در زندان اوین و هم در ساختمان مرکزی دادستانی دیده است.

حسین فارسی، همچنین گفت که تعجب کرده است که حمید نوری به خارج از کشور آمده و دستگیر شده است.

حسین فارسی گفت: پس از پخش تصویر حمید نوری در دادگاه گفت که اگر موهای نوری را سیاه و ریش او را سیاه و کمی کوتاه کنند شکل زمان اعدام‌ها می‌شود.

ابتدا خانم گیتا وکیل مجاهد خلق حسین فارسی به معرفی حسین و سوابق زندان وی و زندان‌هائی که بوده پرداخت و ... وکیلی شاکی همچنین گفت که حسین فارسی در گوهردشت در چهار نوبت به کریدور مرگ برده شده و دوبار هم به

کمیته مرگ در روزهای هشتم و بیست و دوم مرداد صدا زده شده و در چندین نوبت متهم حمید عباسی را در آن‌جا دیده است.

دادستان ابتدا به سؤال و جواب حول سوابق زندان مجاهد خلق حسین فارسی پرداخت واین‌که چگونه دستگیر و آزاد شده است. دادستان سپس سؤال کرد.

دادستان: در مرداد برای شما در گوهردشت چه اتفاقی افتاد.

حسین فارسی: ۷مرداد همه ما را از فرعی ۷ بیرون بردند و بردند به راهرو در طبقه سوم.

میزی داخل سالن بود و پاسداران دور آن نشسته بودند.

پشت امیز ناصریان، حمید عباسی و سه پاسدار دیگر بودند.

ناصریان سؤال و جواب می‌کرد و بقیه فقط نگاه می‌کردند من وقتی جلو رفتم اسم و مشخصات پرسید و گفت تقاضای عفو می‌کنی. گفتم نه، من می‌دیدم که حمید عباسی و سایر پاسداران می‌خندیند. ناصریان گفت برو و با بقیه نیز این برخورد را کرد و برگشتیم دربند.

روز بعد ساعت هفت‌ونیم صبح پاسدار آمد با خشونت ما را از بند بیرون کشید. ما را از راه پله آشپزخانه بود به طبقه اول بردند.

من وقتی که وارد راهرو شدم تعدادی همه با چشم‌بند نشسته بودند. مرا با چشم‌بند روبه‌روی دیوار نشاندند و چیزی جز دیوار نمی‌دیدم حدود دو ساعت بعد یک پاسدار روی شانه من زد و گفت بیا من وقتی بلند شدم دیدم یک در است. دری که در اتاق دادیاری بود و دو پاسدار یوزی به دست جلو آن بودند.

وقتی به جلو در رسیدم ناصریان گفت این را ول کن بگذار بنشیند و در این حال یکی از دوستان من به نام صمد رنجبر را از در خارج کردند و من همچنان نشسته بودم. نزدیک ظهر یک نفر به من گفت دادگاه رفتی همان زمان یک نفر دیگر گفت نگو دادگاه و من نفهمیدم اینها چه کسانی بودند من کماکان نشسته بودم تا ساعت سه بعدازظهر.

آن‌موقع می‌فهمیدم رفت و آمد بسیاری هست و آن‌جا بسیار شلوغ است. بعد ناصریان زد روی شانه من آهسته گفت پاشو بیا. من رفتم وارد اتاق شدم و از همان اول داشتم همه چیز را می‌دیدم سرپا ایستاده بودم گفتند چشمبند را بزن بالا.

روبه‌روی من دو آخوند ویک لباس‌شخصی نشسته بودند یکی از آخوندها نیری بود می‌شناختم آخوند سمت راست او را نمی‌شناختم و سمت چپ او مرتضی اشراقی داستان بود که او را می‌شناختم.

سؤال: شما گفتید همه چیز را می‌دیدم چطور می‌دیدی.

جواب: من چشم‌بندی داشتم که آن را سائیده بودم و زمانی که آن را روی چشم می‌گذاشتم همه چیز را می‌دیدم و نیاز نبود سرم را بالا بگیرم و همه چیز را می‌دیدم و البته بچه‌های دیگری هم این کار را کرده بودند.

...

۲۲ مرداد صبح پاسدار آمد گفت چشمبند بزن و بیا بیرون من را از این‌جا بردند پائین و در راهرو مرگ نشاندند و چند ساعتی تا بعدازظهر اینجا رو به دیوار نشسته و منتظر بودم در این‌جا چیزی ندیدم و فقط متوجه ترددهای زیادی می‌شدم. بعدازظهر ناصریان آمد و یواش گفت بیا، مرا بردند در اتاق هیأت مرگ در آن‌جا چند صندلی بود و چند نفر نشسته بودند و ناصریان گفت چشمبند را بردار و ناصریان گفت؛ حاج آقا حسین فارسی را آوردم و در این روز ۵ نفر بودند که سه نفر آن‌ها نیری، پور محمدی، اشراقی یکی از آن‌ها فاتحی دادستان کرج و یکی دیگر نادری داستان دیگر کرج بودند.

من آن موقع نادری را نشناختم بعداً از زندانیان کرج شنیدم نادری است اما فاتحی را قبلاً در قزل‌حصار می‌شناختم. آن‌ها به من گفتند آن روز قرار بود چیزی بنویسی، من گفتم نوشته‌ام آن‌ها گفتند چنین برگه‌ای در آن نیست. دست آخر نیری گفت برو آن چیزی که قرار بود بنویسی را بنویس و چند مورد دیگر داشت که به ناصریان گفت او را ببر بیرون بنویسد.

من رفتم نشستم و نوشتم و زمانی که برگه را به ناصریان دادم، ناصریان مرا داد به پاسدار و پاسدار مرا از در رد کرد و کنار در نشستم.

آن‌روز تعداد زیادی از دوستانم نشسته بودند. از جمله کنار در غلامرضا کیا کجوری، حسین نیاکان، داریوش حنیفه پور زیبا و تعداد دیگری از دوستان که روبه‌رویم نشسته بودند و زمانی که پاسداران رفت و آمدشان کم بود با هم صحبت می‌کردیم. یک بخشی از صحبت‌ها شوخی بود که در رابطه با اعدام شوخی می‌کردیم. بچه‌ها با غلامرضا در رابطه با بهشت صحبت می‌کردند و آن‌روز برای همه روشن بود که چه خبر است و چه دارد می‌گذرد. یک فرصت که خلوت بود و پاسدار نبود غلامرضا کیاکجوری گفت بیائید ترانه یا سرودی باهم بخوانیم و...

حسین نیاکان سرود آزادی می‌خواند و سرود تمام شد یک چیزی را تکرار می‌کرد او یک قسمت از سرود را چند بار تکرار کرد «ای آزادی نور خود را بعد از مرگ ما به خاک گور ما بیفشان» و بعد از آن داریوش حنیفه یک شعر خواند و در حالی که خوب می‌دانست چه‌کار دارد می‌کند این شعر را می‌خواند که می‌گفت ای آزادی اگر خورشید تو از دریای خون عبور می‌کند و اگر از دفن جسدهای ما، بهار تو شکوفا می‌شود...»

...

سؤالات وکیل متهم حمید نوری از حسین فارسی:

وکیل متهم: در درست کردن ماکت شما هم یکی از کسانی بودی که کمک کردی؟

حسین فارسی: بله.

وکیل متهم: فیلم هم را درست کردی در مورد آن هم کمک کردی؟

حسین فارسی: بله.

وکیل متهم: چه زمانی فیلم و ماکت را از نظر زمانی درست کردید؟

حسین فارسی: فیلم را از اول دادگاه در ستکهلم درست کردیم تا دیگران متوجه بشوند و می‌خواستیم به دادگاه کمک کنیم.

وکیل متهم: این ماکت چی؟

حسین فارسی: فکر کنم یکی دو ماه پیش ساختیم.

سؤال: متوجه شدم تو همکاری کردی در برنامه سیمای آزادی که مجاهدین پخش می‌کنند؟

حسین فارسی: بله

وکیل متهم: بعد از این‌که موکل من دستگیر شد در مورد موکل من در این کانال تلویزیونی صحبت کردید.

حسین فارسی: بله در تلویزیون صدای آمریکا هم صحبت کردم.

وکیل متهم: آیا در مورد عباسی موکل من قبل از دستگیریش صحبت کردی؟

حسین فارسی: قبل از دستگیری نه، اما در کتابم در مورد او نوشته‌ام.

وکیل متهم: در مورد کتاب‌های دیگر مانند کتابهای رویائی آیا آن‌ها را خوانده‌ای همه آن‌ها یا قسمت‌هائی از آن‌ها را؟

حسین فارسی: نمی‌توانم بگویم همه اما قسمت‌های زیادی را خواندم.

وکیل متهم: کتاب را پیش پولیس بردی؟

حسین فارسی: بله.

وکیل متهم: پولیس گفت کتاب را کنار بگذار؟

حسین فارسی: من داشتم عکسی را نشان می‌دادم پولیس گفت کتاب را کنار بگذار.

وکیل متهم: می‌گوئی عباسی پاسدار بود و سکرتر دفتر ناصریان بود؟

حسین فارسی: بله

وکیل متهم: شما گفتید وقتی به گوهردشت رفتی شما را شکنجه کردند؟

حسین فارسی: بله شکنجه کردند.

وکیل متهم: در میان آن‌ها یک نفر لباس‌شخصی داشته و آن شخص که مثل دیگران لباس فرم نداشته عباسی بوده و اورکت پوشیده بود؟

حسین فارسی: اورکت آمریکائی بود و رنگ زیتونی داشت که نظامی‌ها زمستان می‌پوشیدند.

وکیل متهم: آن‌موقع که شما را به آن زندان بردند چشم‌بند داشتید؟

حسین فارسی: بله.

وکیل متهم: شما گفتید در یک مورد حمید عباسی با ناصریان سلول‌تان با این اورکت آمد؟

حسین فارسی: من گفتم با ناصریان آمده اما نگفتم با اورکت.

وکیل متهم: بحث سوم مرداد را کردید که عباسی را دیدم که در ارتباط با نماز جماعت و این‌که شما در آن‌جا کتک خوردید؟

حسین فارسی: بله.

وکیل متهم: این‌که سوم مرداد آمد و شما کتک خوردید در کتاب نیامده؟

حسین فارسی: من گفتم به‌خاطر خواندن نماز عید قربان ما را کتک زده‌اند اما اسم کسی را نبردم.

وکیل متهم: صحبت دیگری کردید که عباسی را در سال۷۶ در دادستانی دیدید؟

حسین فارسی: در سال ۷۲.

وکیل متهم: در کتاب‌تان در مورد این‌که ناصریان شما را بازپرسی کرد چیزی نوشتی؟

حسین فارسی: بله ناصریان ساعت ۹ شب آمد.

وکیل متهم: نوشتی حمید عباسی هم بود؟

حسین فارسی: گفتم چند پاسدار بودند.

وکیل متهم: شما را آوردند پائین نزد هیات مرگ و نیری از شما سؤال و جواب کردند و شما رفتید بیرون کاغذی را بنویسید و آن را پر کنید آن شخص چه کسی بود؟

حسین فارسی: اشراقی بود گفت کاغذ را ببر بیرون وپرکن.

وکیل متهم: یک سری اسم بودند که من زیاد متوجه نشدم از جمله اسم ابوالقاسم ارژنگی را بردید این را زیاد متوجه نشدم منظورت این بود که آن‌روز اعدام شد؟

حسین فارسی: من فکر می‌کنم آن‌روز اعدام شد اما دقیق نمی‌دانم.

وکیل متهم: روی چه حسابی شما می‌گوئید؟

حسین فارسی: در همان صفی که آن‌روز رفتند بود اما دلیل محکمی ندارم که همان شب اعدام شد. اما مهم این است اعدام شده است.

وکیل متهم: آیا ایرج لشگری روز ۸ مرداد اعدام شده؟

حسین فارسی: ایرج لشگری صبح ۸ مرداد و با بچه‌های مشهد اعدام شد.

***

همزمان با ادامه دادگه حمید نوری، نخستین جلسه دادگاه تجدید نظر همدستان اسدالله اسدی، دیپلمات جمهوری اسلامی ایران که همراه با او به جرم فعالیت تروریستی به زندان محکوم شده‌اند، در شهر آنتورپ بلژیک برگزار شد. اسدالله اسدی که در دادگاه اول به ۲۰ سال زندان محکوم شد درخواست تجدید نظر نکرده است اما، جلسات دادگاه همدستان او چهارشنبه ۱۷ و پنج‌شنبه ۱۸ نوامبر، به مدت دو روز برگزار خواهد شد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، نخستین جلسه دادگاه تجدید نظر سه همدست اسدالله اسدی، دیپلمات جمهوری اسلامی ایران روز چهارشنبه ۱۷ نوامبر- ۲۶ آبان، در شهر آنتورپ بلژیک برگزار شد. جلسه دوم این سه فرد متهم به همدستی با اسدالله اسدی فردا پنج‌شنبه ۱۸ نوامبر، برگزار خواهد شد.

نسیمه نعامی ۳۷ ساله، امیر سعدونی ۴۱ ساله و مهرداد عارفانی ۵۸ که هر کدام به ترتیب به ۱۸، ۱۵ و ۱۷ سال حبس محکوم شده‌اند، به دادگاه آنتورپ بلژیک درخواست تجدید نظر داده‌اند. با این وجود، اسدالله اسدی ۴۹ ساله که در دادگاه اول به ۲۰ سال زندان محکوم شد درخواست تجدید نظر نکرده است .

دادسرای بلژیک پرونده اسدالله اسدی و همدستان او را در سال ۲۰۲۰ به دادگاه کیفری شهر آنتورپ ارجاع داده بود. اسدالله اسدی و سه همدست او به اتهام طرح بمب‌گذاری در گردهمائی سالانه سازمان مجاهدین خلق که در ۳۰ ژوئن سال ۲۰۱۸ در فرانسه برپا شده بود، بازداشت و به زندان محکوم شدند.

دادگاه کیفری آنتورپ روز پنج‌شنبه(فوریه ۲۰۲۱، اسدالله اسدی را به دلیل توطئه برای بمب‌گذاری در نشست سازمان مجاهدین خلق در پاریس مجرم شناخته و او را به گذراندن ۲۰ سال زندان محکوم کرد. سه همدست او که تابعیت دوگانه ایرانی-بلژیکی دارند نیز به احکام زندان ۱۵ تا ۱۸ سال و سلب تابعیت بلژیکی محکوم شدند.

در پی اعلام این محکومیت، وکلای اسدالله اسدی، با اشاره به مصونیت دیپلماتیک موکل شان، دادگاه کیفری آنتورپ را فاقد صلاحیت رسیدگی به اتهام او خواندند. وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز در واکنش به حکم ۲۰ سال زندان برای اسدالله اسدی روز سه‌شنبه ۹ فوریه ۲۰۲۱، سفیر بلژیک در تهران را فراخواند و حکم دادگاه آنتورپ را «ناقض حقوق بین‌الملل» دانست.

پرونده اسدالله اسدی که جاسوسی را با تروریسم آمیخته، به تنش‌های دیپلماتیک میان تهران و چندین پایتخت اروپائی از جمله پاریس دامن زده است. با این‌که اسدالله اسدی برخلاف سه همدست خود درخواست تجدید نظر نکرده اما، گفته می‌شود وی امیدوار است که با یک زندانی غربی در ایران مبادله شود.